

**Predigt zum 3. Sonntag der Passionszeit, Okuli, 23.3.2025,
Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Jeremia 20,7-11a:

خداوندا، تو به من وعده دادی که کمکم کنی، ولی مرا فریفتهای؛ اما من مجبورم کلام تو 7 را به ایشان اعلام نمایم، چون از من نیرومندتری! من مسخره مردم شده ام و صبح تا شب همه به من میخندند.

هیچگاه نتوانسته ام سخنی تشویق آمیز از جانب تو به ایشان بگویم، بلکه همیشه از 8 بدبختی و ظلم و غارت صحبت کرده ام. برای همین است که اینقدر مرا سرزنش و اهانت میکنند.

از طرف دیگر اگر نخواهم کلام تو را اعلام کنم و از جانب تو سخن بگویم، آنگاه کلام تو 9 در دلم مثل آتش، شعله ور میشود که تا مغز استخوانهایم را میسوزاند و نمیتوانم آرام بگیرم از هر طرف صدای تهدید آنها را میشنوم و بدنم میلرزد. حتی دوستانم میگویند که از 10 دست من شکایت خواهند کرد. آنها منتظرند که بیفتم، و به یکدیگر میگویند: «شاید او خودش» را به دام بیندازد؛ آن وقت میتوانیم از او انتقام بگیریم.

ولی خداوند همچون یک مرد جنگی، نیرومند و توانا، در کنارم ایستاده است؛ پس 11 دشمنانم به زمین خواهند افتاد و بر من چیره خواهند شد.

جماعت عزیز، چه خوب که من مجبور نیستم مانند ارمیا نبی باشم. وقتی اینجا صحبت کرد احتمالاً هم سن من بود و احتمالاً 40 سال بود که به خدا خدمت می کرد - مثل من. اما وظیفه او بسیار دشوارتر بود. اگر هموطنانش از راه نادرست خود بر نمی گردانند، باید حکم خدا را اعلام می کرد. هنگامی که او برای جشنواره در معبد جمع شده بود و فداکاری های خود را به خدا می داد به عنوان جبران خسارت از احکام او: "زندگی و کارهای خود را با هم، و نه اینکه مرتکب خشونت علیه غریبه شوید، بی پروا و بیو، و نه برای این مکان، و نه به دنبال خسارت های دیگر در این مکان، و نه به دنبال خستگی دیگر در این مکان است. من به پدران خود دادم. خداوند می گوید: "لانه دزدان؟ اینک من آن را خوب می بینم." البته با چنین خطبه ای دوستی پیدا نکرده بود، برعکس. مخصوصاً کاهنان علیه او وارد عمل شدند و او را به کفرگویی متهم کردند. او به سختی از حکم اعدام نجات یافت.

شکسته بود. در این دره برای Tophet حالا او علناً از طرف خدا یک پارچ را در دره مولوخ قربانی کودکان می شد. او با این اقدام نمادین می خواست روشن کند که خشم خدا در مورد چنین خشمهایی چقدر ویرانگر خواهد بود. به همین دلیل او توسط پشور، کشیش و رهبر معبد اورشلیم دستگیر شد، شلاق خورد و در ملأ عام در انبارها قرار گرفت. این یک وسیله شکنجه قدیمی است که در آن فرد با پاها، دست ها و سر به گونه ای بسته می شود که تمام بدنش پیچ خورده است. ارمیا تازه مجبور شده بود یک روز و یک شب کامل را در این موقعیت دردناک بگذراند و رهگذران احتمالاً او را مسخره می کردند یا حتی از موقعیت ناتوان او سوء استفاده می کردند و خودشان چند ضربه دیگر به او وارد می کردند. حتی دوستانش هم از او روی گردان شده بودند.

جای تعجب نیست که او خسته است. او دیگر نمی خواهد و نمی تواند. ارمیا از ابتدا مشتاق رسالت نبوی خود نبود. او به خدا گفته بود: «من هنوز خیلی جوانم. من نمی خواهم! اما خدا او

را رها نکرده بود. در اینجا دلش را به درگاه خدا می گشاید و از آنچه که او را بسیار آزار می دهد به او شکایت می کند: «پروردگارا مرا قانع کردی و من قانع شدم، تو بر من قوی بودی و پیروز شدی؛ اما از این جهت من تمام روز را مایه خنده شده ام و همه مردم به من می خندند». این چیزهای بسیار سنگینی است! ارمیا در این تهمت شدید به خدا از کلمه ای استفاده می کند که در توصیف اغوای یک دختر جوان نیز به کار می رود. نحوه حمله او به خدا در اینجا تقریباً کفرآمیز است: از من سوء استفاده کردی، از ساده لوحی من استفاده کردی. خیلی احمق بودم که با تو درگیر شدم

، آیا انسان اجازه دارد با خدا اینطور صحبت کند؟ اوه بله، او می تواند! ما به عنوان مسیحی نیازی به سرکوب خشم خود نداریم یا به دلیل احترام نادرست، چهره ای شجاع به خود نشان دهیم. خدا این را تحمل می کند و در نهایت صداقت کامل برای رابطه ما بهتر از ملاحظه کاذب است. او دور، دست نیافتنی، غیرقابل دسترس نیست. در عوض، ما با او به عنوان پدر خود شرایط نام کوچکی داریم

و با این حال: چه خوب که مجبور نیستم مانند ارمیا پیامبری باشم. وقتی از خشم خدا و قضاوت او صحبت می کنم، همیشه چیزی ماقبل آخر است. البته، همیشه از ما انتظار می رود که «زندگی و اعمال خود را بهبود بخشیم». هر روز هزار دلیل برای این موضوع وجود دارد. اما دلیل اینکه ما اینجا با هم هستیم این است که می دانیم به خواسته های خدا در زندگی خود عمل نکرده ایم. به همین دلیل است که مأموریت من در نهایت این است که برای شما روشن کنم که خدا به شما فرصت جدیدی می دهد - و این که از طریق قدرت روح او، زندگی ما واقعاً می تواند بهتر شود. اما حتی اگر موعظه در مورد خشم خدا و قضاوت او فقط یک موضوع ماقبل آخر باشد، یک کشیش باز هم اغلب مردم را با آن آزار می دهد. با این حال! من هرگز چیزی به سختی ارمیا را تجربه نکرده ام - خدا را شکر

حتی امروز مسیحیانی هستند که می توانند با ناله و اتهام او همذات پنداری کنند. به مرد جوانی از ایران فکر می کنم که مجبور شد از همه چیزش در کشورش چشم پوشی کند، زیرا پیام کتاب مقدس چنان او را گرفته بود که دیگر نمی توانست آن را برای خودش نگه دارد. او به تنهایی به اینجا رسید - و سپس باید تجربه می کرد که چگونه فرار و ایمان او توسط مقامات آلمانی اصلاً جدی گرفته نشد، بلکه فقط مورد تمسخر قرار گرفت. در آنجا او در خانه اش نشست - با رد درخواست پناهندگی اش در جیبش و می دانست که راهی برای او وجود ندارد

پروردگارا، تو واقعاً با من چه کردی؟" - پس او نیز پرسید: آنقدر مرا در آغوش گرفتی که" چاره ای جز این نداشتم که به تو ایمان بیاورم - و اکنون هر چه در زندگی ام داشتم نابود کردی. چگونه می توانم هنوز به چنین خدایی ایمان داشته باشم؟

یا به شخصی فکر می کنم که تمام زندگی خود را بر اساس ایمان مسیحی خود گذرانده است اما بعد که بزرگتر شد، ضرباتی یکی پس از دیگری بر او وارد شد و از خود پرسید: این چه جور خدایی است که من تمام عمرم را وقف او کرده ام؟ من همیشه فکر می کردم که او خدای مهربان و دوست داشتنی است - اما چگونه می توانم چنین عقایدی را با آنچه اکنون در زندگی خود تجربه می کنم تطبیق دهم؟

ممکن است هنوز انجیل امروزی در گوشمان باشد. عیسی گفت: پیروی از او یعنی بی خانمان شدن، از خانواده، حتی از تاریخ خود، بریده شدن. به عقب نگاه نکنید و به جلو حرکت کنید شبیه به آن است: خوشا به حال **Beatitudes** مهم نیست چه چیزی در انتظار شماست. در فقرا. خوشا به حال شما که گرسنه هستید. خوشا به حال شما که ماتم و گریه می کنید. خوشا به

حال شما که منفور هستید... اگر این گفته های پروردگاران را به دل بگیریم، می توانیم کمی - !هم به نوحه ارمیا بییونندیم: «نه

ارمیا سعی کرد از این موضوع فرار کند. او اعتراف می کند: "دیگر او را به یاد نمی آورم و به نام او موعظه نمی کنم. اما در قلبم مانند آتشی فروزان در استخوان هایم فرو رفته بود. برای تحمل آن تلاش کردم، اما نتوانستم." بگذارید دیگران به بی عدالتی در جامعه اشاره کنند. چرا همیشه من؟ اما او متوجه می شود: این امکان پذیر نیست. من نمی توانم دهانم را ببندم. هر وقت تصمیم خود را برای انجام کاری تصمیم گرفتم، همیشه مجبور می شوم چیزی بگویم. من نمی توانم ساکت بمانم، حتی اگر ممکن است عواقب جدی برای من داشته باشد

خواهران و برادران شول ممکن است به سرنوشت مشابهی دچار شده باشند که همراه با کریستف پروبست پس از یک دادگاه نمایشی در مونیخ در 22 فوریه 1943 اعدام شدند. آنها دانشجو بودند و به گروه مقاومت "رز سفید" تعلق داشتند که از ژوئن 1942 در اعلامیه هایی به مقاومت علیه رژیم ناسیونال سوسیالیستی دعوت می کردند. به عنوان مثال، در اولین اعلامیه آنها آمده است: "اگر همه منتظر بمانند تا شخص دیگری شروع کند، ... آنگاه حتی آخرین قربانی نیز به طور بی معنی به آرواره های شیطان سیری ناپذیر پرتاب می شود. بنابراین، هر فردی باید به مسئولیت خود به عنوان عضوی از فرهنگ مسیحی و غربی آگاه باشد و در این ساعت پایانی به بهترین شکل ممکن از خود دفاع کند." متأسفانه سخنان نبوی آنها مورد توجه قرار نگرفت، اگرچه آنها میلیون ها نفر را از رنج غیرقابل تصور در امان می داشتند. این ریشه های عمیق آنها در ایمان مسیحی و اعتقادات انسان گرایانه شان بود که باعث شد این جوانان به رغم خطراتی که متحمل می شدند صحبت کنند

عیسی، که رنج و مرگ او را در طول روزه به یاد می آوریم، نیز این خطر را پذیرفت. در مورد او نیز می توان گفت: کاش دهانش را بسته بود. آیا واقعاً اینقدر تعجب آور است که اگر مقامات سیاسی و مذهبی اورشلیم را بپذیرید و در نتیجه عملاً کل مردم را علیه خود قرار دهید، در نهایت بر روی صلیب قرار بگیرید؟ هرکسی که در زمان های پرتلاطم سیاسی وارد اورشلیم شود، گویی که پادشاه جدید است و سپس آیین معبد را برهم بزند، هیچ دوستی پیدا نخواهد کرد. و هرکسی که به کسانی که فکر می کنند می توانند با موفقیت های خدایانده شان تحت تأثیر قرار دهند و او را ملزم کنند اشاره می کند که کاملاً خارج از اراده خدا زندگی می کنند، درگیری عظیمی را تداعی می کند. زیرا خداوند با تقدیم قربانی و تلاش برای خوب و شایسته بودن هر چه بیشتر به هدف خود نمی رسد. ما نمی توانیم رابطه شکست خورده اعتماد، با او را به این شکل ترمیم کنیم. تنها زمانی که خودش از وادی دوری ما از خدا عبور کند، خدا با عشقش به ما به هدفش می رسد. ما انسانها به خاطر صلیب اجازه داریم زیر صورت خدا زندگی کنیم

در طول کل تاریخ نجات، خدا این هدف را با قوم خود دنبال کرده است: از طریق رنج، از طریق مرگ، از طریق درد و اندوه، به سوی صلحی که برای همه صدق می کند. از نظر پولس، این توهین صلیب است. یک حماقت، به سادگی مضحک! خدا دوست دارد و در عین حال اجازه می دهد که پسرش این چنین وحشیانه مورد ضرب و شتم قرار گیرد. بر روی صلیب، همه مصائب ما - از جمله مصائب ارمیا در خدمت نبوی او - به هدف و پایان خود می رسد. و در عین حال، صلیب به ما این اطمینان را می دهد که خدا هنوز ما را دوست دارد. در این مرحله بالاخره ارتباطی بین ارمیا و وضعیت ما وجود دارد. البته، ما مانند او با رنج وجودی روبرو نیستیم، اما صلیب مسیح هنوز هم بارها و بارها عدم تناسب بی نهایت ایمان ما

با جهان را برای ما روشن می‌کند. آنچه ما باید بگوییم و ارائه کنیم، داستان موفقیتی نیست که مردم زمان ما به دنبال آن هستند. آنچه باید بگوییم پیروزی است که به طرز متناقضی در شکست روی صلیب شکل می‌گیرد. - این چیزی است که باید از آن رنج ببریم، جماعت عزیز، در زمانی که مسیحیان در کشور ما روز به روز عجیب‌تر می‌شوند. دیگر کسی نمی‌خواهد آن را بشنود. و شاید ما ترجیح می‌دهیم داستان موفقیت را به جای کلمه صلیب به اشتراک بگذاریم. در این صورت ما - البته در شرایط مختلف - به ارمیا نزدیک هستیم. اما این چیزی است که در مورد مرثیه ارمیا برای من تعجب آور است: با یک اعتماد ناگهانی و در ابتدا کاملاً غیرقابل درک به پایان می‌رسد. «خداوند مانند جنگجوی نیرومند با من است؛ بنابراین تعقیب کنندگان من سقوط خواهند کرد و پیروز خواهند شد!» من می‌خواهم این را پیام عید پاک در میانه آهنگ مصائب ارمیا بنامم.

این پیام نبوی عید پاک همچنین به من کمک می‌کند تا در مشکلات و نیازهای خودم اعتماد خود را به خدا از دست ندهم. خوب است که من مجبور نیستم مانند ارمیا پیامبری باشم. اما بهتر است که از روز جمعه و عید پاک من حتی بیشتر از او به نزدیکی خدا یقین داشته باشم. سوفی شول و برادرش یک بار دیگر قبل از اعدام به درخواست صریح خود عشاء ربانی، دریافت کردند. سپس کسی که بر همه بی‌عدالتی‌ها، همه رنج‌ها و حتی مرگ غلبه کرده بود بسیار به آنها نزدیک شد. از این طریق ما نیز می‌توانیم پیوسته نیرو بگیریم تا صلیب خود را در پیروی از عیسی حمل کنیم و مانند ارمیا رنجی را تحمل کنیم. هیچ کس به ما وعده یک زندگی آرام، موفق و راحت را نداد. خدا هم از تجربه خودش این را می‌داند. اما او بر آن غلبه کرده است و اجازه نمی‌دهد ما در آن معلق باشیم. او برای ما مانند یک قهرمان قوی است. ما می‌توانیم هر چیزی را که برای ما زیاد می‌شود به او بسپاریم.

این به من این امکان را می‌دهد که حتی زمانی که در محدودیت هستم نفس راحتی بکشم. زندگی ام را به او می‌سپارم و آرامش پیدا می‌کنم. رها می‌کنم و آنچه را بر من غلبه می‌کند و باعث ناراحتی می‌شود به او می‌سپارم. "خداوند با من است مانند یک جنگجوی نیرومند" - به همین دلیل است که می‌توانم ضعیف باشم و در عین حال مطمئن باشم: قدرت او در من ضعیف، در زندگی و مرگ قدرتمند است. آمین